

لیلی و مجنون نظامی و فراق نامه سلمان ساوجی

دکتر عباسعلی وفایی*

کیده:

بزرگان ادب پارسی پیروان بسیاری داشته‌اند که در سبک و مضمون شعری مورد توجه متأخرین بوده‌اند نظامی گنجوی از بزرگان شعر فارسی است که خمسه پر آوازه‌اش مقلدان بسیاری را برانگیخته است که حتی نام آثار خویش را با نام خمسه نظامی انطباق داده‌اند. سلمان ساوجی نیز از جمله شاعرانی است که در دو اثر داستانی خود به نام «فراق نامه» و «جمشید و خورشید» از نظامی تقلید نموده است.

این مقاله کوشش دارد که تاثیرات محتوایی نظامی بر سلمان ساوجی در فراق نامه را مشخص نماید و مضامین مشترک را بکاود.

مه.

از پیوستن به موضوع مقاله آوردن ابیاتی چند از کلیات سلمان که در آنها به داستان لیلی و ون اشارتی رفته شایسته می‌نماید. *رساله جامع علوم انسانی*
سخن چو زلف لیلی شد مطول

۱- ملک مجنون و الفاظش مسلسل

خط مسلسل تو چون نهاد لیلی

۲- عقل از سلاسل آن سودایی است و مجنون

۶۲۴
- سسیم صبح ادر یابی ندر بر منزل لیلی

۱- بپرسی از من مجنون دل رنجور شیدا را

- و رای پایه عقل است طور عاشقی ورنه

۲- کجا دریافتی مجنون کمال حسن لیلی را

- بر نمی دارد حجاب از هودج لیلی صبا

۳- تا خلاق را شود روشن که مجنون عاقل است

- دل مقید سلمان اسیر آن لیلی است

۴- که در سلاسل زلفش هزار مجنون است

- کار بر عکس فتاد آینه و لیلی را

۵- آینه لیلی و لیلی همگی مجنون شد

- از صبا روی صحاری خنده چون لیلی کند

۶- وز هوا ابر بهاری گریه چون مجنون کند

- یکی گفت مجنون چو مجنون شدی

۷- سر و سرور عاشقان چون شدی

- ز لیلی مرا آرزو هجر بود

۸- در عشق بر من ز هجران گشود

افزون بر ابیات مذکور ابیات دیگری در دیوان سلمان ساوجی آمده است که از حیث بیانی و تصویری به داستان لیلی و مجنون توجه نموده است. اینک جای این سؤال است که شاعر قصیده پرداز و غزلگو با این همه اشاره به داستان مذکور آنگاه که شاه اویس از وی می خواهد داستان عاشقانه ای را بسراید که شرح حال وی باشد آیا در پرداختن به داستان و به کار گرفتن ظرافت های معنایی تحت تأثیر نظامی بزرگ بوده است یا خیر؟ و چنانچه مقلد نظامی است در کدامین موارد؟

۲- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۳۳

۱- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۱۸

۴- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۴۳

۳- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۳۹

۶- کلیات سلمان ساوجی - ص ۳۰۷

۵- کلیات سلمان ساوجی - ص ۲۹۸

۸- کلیات سلمان ساوجی - ص ۵۸۷

۷- کلیات سلمان ساوجی - ص ۵۸۷

روحی پروردگار و اسرار ان دورا در حد یک مقاله باز نماید. امید است که توفیق قرین گردد تا تفرّج قلم در گلستان بزرگ مثنوی غنایی لیلی و مجنون و ساحت سترگ فراق نامه دلپذیر افتد.
معراج پیامبر

بعد از حمد و ثنای خداوند هر دو به ستایش و تمجید حضرت ختمی مرتبت پیامبر اسلام (ص) می پردازند.

در هر دو داستان به معراج پیامبر اکرم (ص) اشاره شده است. بویژه واژگان بکار رفته در فراق نامه سلمان خود می نماید که وی توجهی به لیلی و مجنون داشته است. واژه هایی مانند عقل، شش، هفت، شش و هفت، براق - سدرةالمنتهی ...

نظامی: ای عقل نواله پیچ خوانت	جان بنده نشین آستانت
سلمان: همه عقل و روح است و روحی لدیه	ایا معشر الناس صلوا علیه
نظامی: ای شش جهت از تو خیره مانده	بر هفت فلک جنیبه رانده
سلمان: امام شش و هفت و سی بارده	سپهر ده و دومه و چهارده
نظامی: برقی که براق بود نامش	رفیق روش تو کرد رامش
سلمان: از اینجا براقش توجه نمود	به جایی که آنجا گه جای بود
نظامی: چون از سر سدره برگزشتی	اوراق حدود در نوشتی
سلمان: چنین رفت تا سدرةالمنتها	به ملکی گذر کرد بی انتها
نظامی: از حجله عرش بر پریدی	هفتاد حجاب را دریدی
سلمان: رسولی که پا بر سر عرش سود	زیایش سر عرش را تاج بود

ستایش ممدوح

نظامی در آغاز مثنوی لیلی و مجنون خاقان اعظم اخستان منوچهر را مدح می نماید و می گوید:

- لیلی و مجنون - ص ۵
- لیلی و مجنون - ص ۵
- لیلی و مجنون - ص ۷
- لیلی و مجنون - ص ۷
- لیلی و مجنون - ص ۷
- ۲- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۳۵
- ۳- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۳۴
- ۵- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۳۴
- ۶- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۳۴
- ۸- دیوان سلمان ساوجی - ص ۵۳۴

سرآمد پادشاهان است خورشید غلام وی است. پادشاهی او و خاندانش زنجیره‌ای است. آب حیات از او به وام گرفته شده است. قیصر جنبیه‌دار و فغفور گدای کوی اوست ماه با همه بزرگی در غاشیه داری او ناچیز است. در قدرت رزم و بخشش بزم سرآمد است. به یک نامه حصار می‌گیرد به یک قصیده دیاری می‌بخشد. پرتو رحمت الهی است که صبح هنگام نازل می‌شود و وی را جمال محمدی است:

سرخیل سپاه تاجداران	سر جمله جمله شهریاران
زین طایفه تا بدور اول	شاهیش به نسل در مسلسل
رزاق نه آسمان ارزاق	سردار و سریر دار آفاق
دریای خوش آب نام دارد	زو آب حیات وام دارد
قیصر به درش جنبیه‌داری	فغفور گدای کیست باری
وان بدر که نام او منیر است	در غاشیه داریش حقیر است
چون بزم نهد به شهریاری	پیدا شود ابر نوبهاری
آن روز که روز بار باشد	نوروز بزرگوار باشد
نادیده بگویم از جد و بخت	کو چون بود از شکوه بر تخت
چون بدر که سربرآرد از کوه	صف بسته ستاده گردش انبوه
یا پرتو رحمت الهی	کاید به نزول صبحگاهی
زان شه که محمدی جمال است	روزی کنی آنچه در خیال است ^۱

سلمان نیز در مدح ممدوح ترکیبات و مفاهیمی چون نظامی بکار برده است. او ستایش سلطان را بعد از ذکر خدا و پیامبر واجب می‌شمرد. سلطانی که در بزم دریای گنج می‌ریزد و در رزم قلب خارا می‌درد. سایه همایونی گسترده و مردم در امن و راحتی می‌زیند. پادشاهی که خورشید چون نگین بر انگشتر اوست و ناهید چون حباب بر ساغر وی. همه شاهان غلام درگاه‌ویند. آیینش عدالت ورزی و بخشش است. نام نیک به همه جا گسترانیده است ضمن تعریض به عدالت شاهان آن را از عبادت هفتاد ساله بهتر می‌خواند:

پس از ذکر دادار، نعم النسبی است	وزان پس دعایی که فرض است چیست
دعای شه‌نشاه دیهیم و گاه	پدر بر پدر خسرو و پادشاه

فرورزنده ماه نیک اختری
ظفر یک سپاهی است از شکرش
در آن سایه آسوده خلق خدای
حسابی است ناهید در ساغرت
همه پادشاهان غلام تواند
همین کن که توفیق بآادت رفیق...^۱

فرارزنده پایه سروری
سپهر از کمر بستگان درش
بر آفاق گسترده ظل همای
نگینی است خورشید بر افسرت
زمین و زمانه بکام تواند
ترا داد رسم است و بخشش طریق

ز مقایسه این دو بر می آید که:

۱- هر دو شاهی را در خاندان ممدوحان زنجیره ای و مسلسل می دانند.

۱- هر دو در بزم بخشنده در جنگ رزمنده وارنده تصویر می کنند.

۲- هر دو شاهان را غلام درگاه ممدوحان می خوانند.

۱- از ماه و خورشید در تصویر ممدوح بهره می جویند.

ند به فرزند

ظامی در لیلی و مجنون به فرزند نصیحت می کند و او را از غفلت بازداشته به کسب هنر تشویق می کند. به مراعات ادب تذکر داده یاد کرد خدا را در همه حال خاطر نشان می سازد. فرزند را از رداختن به شعر بر حذر می دارد. زیرا یقین دارد که: «چون اکذب اوست احسن او» او را به علمی مفارش می کند که سودمند افتد از آن جمله است بدست آوردن علم فقه ملازم طاعت رحمانی علم طلب عیسی گونه:

وقت هنر است و سرفرازی است
تا به نگرند روزت از روز
با خلق خدا ادب نگهدار
از ترس خدا مباش خالی
و آیین سخنوریت بینم
چون اکذب اوست احسن او
آن علم طلب که سودمند است

غافل منشین نه وقت بازی است
دانش طلب و بزرگی آموز
دولت طلبی سبب نگهدار
آنجا که فسانه ای سگالی
گرچه سر سروریت بینم
در شعر مپیچ و در من او
نظم ارچه به مرتبت بلند است

می‌کوش به خویشتن شناسی
امانه فقیه حیلت آموز
امانه طیب آدمی کش^۱

در جدول این خط قیاسی
می‌باش فقیه طاعت اندوز
می‌باش طیب عیسوی هش

سلمان نیز همچون نظامی در ابتدای فراق نامه به نصیحت فرزند می‌پردازد:

و به نور چشم خویش نصیحت می‌کند که جوانی را مغتنم دارد. زیرا سرمایه بزرگی است. سعادت و خوشبختی فرزند خویش را در ورود به دربار شاهان می‌داند و اعتقاد دارد که سعادت با کسی هم‌عنائی می‌کند که چون سلیه در رکاب شاه باشد. از آن جهت که پیر شده از پرداختن به خدمت ممدوح ناتوان است فرزند را توصیه می‌کند که چون حلقه در آستان شاهان گیرد و بر جای پدر بنشیند. زیرا یمن اقبال شاهان به مدد شاعر آمده و به تیغ زبان جهان یافته است. خاک درگاه شاهان را کیمیایی می‌پندارد که وجود ملازمان را زر می‌کند.

تو ای قره‌العین و دل‌بند من
اوان جوانی غنیمت شمار
به بازی چومن در نبازی به نیز
که در خدمت شاه بندد کمر
که چون سایه اندر رکابش دود
که تا نعمتش را شوم حق گذار
به نانش چهل سال پرورده‌ام
همی‌گرد بر آستانش چو در
گرفتم جهان را به تیغ زبان
اگر خاک باشد همه زر شود^۲

الا ای جگر گوشه فرزند من
جوانی و فرزانه و هوشیار
جوانی است سرمایه‌ای بس عزیز
سعادت کسی را بود راهبر
کسی هم‌عنان سعادت شود
نمی‌آید از دست من هیچ کار
بسی نعمت از دولتش خورده‌ام
برو حلقه در گوش کن ای پسر
من از یمن اقبال این خاندان
کسی کز مقیمان این در شود

چنانکه از مطالعه نصایح دو شاعر به فرزندان خویش بدست می‌آید آن است که در نوع نگرش به امور کاملاً متفاوت‌اند. پند نظامی به فرزند ترغیب به علم و حکمت و ادب و معنویت است. این در حالی است که سلمان فرزند خویش را به مَدَاحی و شاعری فرا می‌خواند. اگر چه سلمان پیرو نظامی است. متأسفانه در الگودهی بایسته و اخلاقی نتوانسته است خود را بر منش و روش حکیم نظامی نزدیک سازد.

روزی قاصدی به نزد نظامی می آید و فرمانی از جانب شاه بدو می آورد و از نظامی می خواهد که با سحر سخنی که دارد ساحری کند و سحر دگری بنماید و چون لیلی بکر سخنی مبکر گوید وقتی درخواست پادشاه را دریافت می کند جرأت آن ندارد که سر از فرمان بیچد و نه آنکه سخن نگوید. اما فرزندش محمد او را در پیوستن به سخن تشویق می نماید و گوید:

چندین دل خلق شاد کردی	خسرو و شیرین چو یاد کردی
طاووس جوانه جفته بهتر	این نامه نغز گفته بهتر
شروان چه که شهریار ایران	خاصه ملکی چو شاه شروان
بنشین و طراز خامه کن راست ^۱	این نامه به نامه از تو درخواست

نظامی سخن فرزند خویش را می پذیرد و به سرودن لیلی و مجنون همت می گمارد و آن را در مدت چهار ماه به پایان می رساند:

شد گفته به چار ماه کمتر	این چار هزار بیت اکثر
در چارده شب تمام بودی ^۲	گر شغل دگر حرام بودی

فراق نامه سلمان به خواهش پادشاه سروده شده است «روزی پادشاه سلمان را می خواند و به نزدیک خویش می نشاند. درباره نظم درّ دری سخن می گویند پادشاه از سلمان می پرسد که از درّ سخن چه چیزی را پرورش داده ای پس از وی سخنی درّ گونه می طلبد که لایق گوش شاه باشد از وی می خواهد که نامه ای به نظم کشد که آن سراسر فراق باشد سلمان پس از جستجو داستان دو یاری را می یابد که یکی در جمال و دیگری در جلال سرآمد بودند و آن را به تصویر می کشاند: نمونه:

شبی بنده را شاه پیروز بخت	طلب کرد و بنشانند در پیش تخت
درآمد ز راه سخن گستری	سخن راند از نظم درّ دری
که از درّ معنی چه پرورده ای؟	ز دریای خاطر چه آورده ای؟
بسیاور ز نوگوهری پرثمن	که داند خرد لایق گوش من
در گنج معنی دلم باز کرد	سخن را ز هر گونه ای ساز کرد
گهرهای من شاه در گوش کرد	شکرهای نغزم همه نوش کرد

۷۹

زمن نامه‌ای خواست اندر فراق
برین طرز نظمی روان از نوی
طلب کردم آن را به هر کشوری
پس از روزگار کهن روزگار
که با یکدیگر هر دو را مدتی
یکی پادشاه جهان جلال
یکی داور کشور آب و گل
یکی بر فلک سوده پر کلاه
به ملک جلال آن یکی شاه بود
چنان بود با ماه شه را نظر
به آخر میانشان جدائی فتاد
به فرمان دارای فرمان روان

که ان نامه باشد سراسر فراق
بیارای در کسوت مثنوی
ز هر قصه خوانی و هر دفتری
در آموختم داستان دو یار
دم صحبتی بود و خوش صحبتی
یکی آفتاب سپهر جمال
یکی حاکم خطه جان و دل
یکی تکیه گه جسته زلفش ز ماه
به اوج جمال این یکی ماه بود
که از جان خود داشتش دوست‌تر
که کس در بلای جدائی مباد
نهادم من آغاز این داستان^۱

هر دو تاریخی است

«مرجع اساسی داستان لیلی و مجنون در درجه اول کتب تاریخی ادبیات است که از میان آن‌ها می‌توان از کتاب الشعر و الشعرا از ابن قتیبه (م ۲۷۶ هـ.ق) و کتاب الاغانی از ابوالفرج اصفهانی (م ۳۶۵ هـ.ق) نام برد.^۲

در زبان عربی منظومه‌ای از لیلی و مجنون سابقه ندارد و از داستانی به نام مجنون و لیلی که ظاهراً به نثر بوده، تنها نامی در الفهرست ابن القدیم بر جای مانده است. در اواسط قرن پنجم هجری، بادیه نشینان حجاز به ناصر خسرو ویرانه‌های قلعه‌ای را در حوالی طائف نشان دادند که محل زندگی قبیله لیلی بود و او در سفرنامه خود نوشت: داستان آنان داستانی به غایت عجیب است.^۳

«نظامی در آذربایجان و نوایی در آسیای مرکزی نخستین منظومه‌های بلند لیلی و مجنون را پرداختند. عرب‌ها سروده‌ای درباره لیلی و مجنون نمی‌شناختند. شاید سبب این امر آن باشد که

۱- کلیات سلمان ساوجی - ص ۱-۵۴۰

۲- کراچکوفسکی، ا. ا. لیلی و مجنون ص ۳۲

۳- زرین کوب عبدالحسین، پیرگنجه در جستجوی ناکجا آباد، ص ۱۱۴

تن نازنین تر ز برگ سمن
گرفتند چون غنچه اش در کفن
نهادند از آن پس به خاک اندرش
شده خشت بالین و گل بسترش^۱

امه‌نگاری در دو مثنوی

بلی نامه‌ای به مجنون می‌نگارد ابتدا از ستایش یزدان می‌آغازد خدایی که دانای زبان بی‌زبانان و
انتر همه دانایان است. کسی که سپیدی و سیاهی را تقسیم نموده و آسمان را به نور ستارگان
نور ساخته است و پس از آن به ذکر حدیث خویش می‌پردازد که:
ی یار قدیم چگونه هستی؟

ای مهره هفت مهد چونی	ای یار قدیم عهد چونی
عشق از تو گرفته روشنایی	ای خازن گنج آشنایی
ساکن شده در عقیق چون سنگ...	ای خون تو داده کوه را رنگ
من سرز وفای تو نبرده	ای دل به وفای من سپرده
من با تو تو با که عشق بازی ^۲	چونی و چگونه‌ای چه سازی

ز این نامه مجنون را به پایداری در عشق فرا می‌خواند:

در راهگذار چرخ می پای	کم کن جزع و به صبر بفزای
صبری به ستم بکار می‌دار	در دل شدگی قرار می‌دار
لیکن قدم استوار دارم ^۳	من نیز همان عیار دارم

جنون نامه لیلی را می‌خواند و لحظه‌ای به خویش نمی‌آید پس از آمدن به قرار و چند ساعت
ریه نامه‌ای نوشته آن را بدست قاصد می‌دهد تا به لیلی برساند.

نقشی به هزار نکته بنگاشت	مجنون قلم روند برداشت
در مرسله سخن برآورد...	دیرینه غمی که در دلش بود
اشکش بدوید و ناچه تر کرد ^۴	لیلی چو به نامه در نظر کرد

۲- لیلی و مجنون - ص ۱۱۴

دیوان سلمان سارچی، ص ۵۷۴

۴- لیلی و مجنون - ص ۱۱۶

لیلی و مجنون - ص ۱۱۵

لیلی دگر باره نامه‌ای می‌نکارد و به نامه مجنون پاسخ می‌دهد: لیلی به نامه بسنده نمی‌دند در گذرگاه مجنون می‌نشیند پیری از دیار مجنون می‌آمد، از وی دربارهٔ مجنون می‌پرسد و او در جواب می‌گوید:

لیلی گویان به هر دو گامی
لیلی جویان به هر مقامی
از نیک و بد خودش خبر نیست
جز بر ره لیلیش گذر نیست^۱

گوشواره خود را به پیر می‌دهد تا مجنون را به او رساند. پیر به نزد مجنون آمد سلام و خبر لیلی عرضه کرد او نیز بدون مخالفت به موافقت پیوست:

مجنون کمر موافقت بست
از کشمکش مخالفت رست
پی بر پی او نهاد و بشتافت
در تشنگی آب زندگی یافت^۲

نهایتاً مجنون به قرارگاه می‌رسد و از دور لیلی را مخاطب قرار داده می‌گوید:

آیا تو کجا و ما کجاییم
مائیم و نوای بی‌نوایی
تو زان کیی که ما ترائیم
بسم... اگر حریف مایی^۳

در مثنوی فراق نامه نیز بین عاشق و معشوق نامه‌نگاری‌های چند است. همانند نامه لیلی به مجنون نامه با نام خدا و بیان کرد عظمت او آغاز می‌شود. چون نظامی، سلمان در فراق، خداوند را خلاق هستی و ... می‌خواند. و بعد می‌گوید که:

عاشق صادق ترا سلام و دعایی می‌رساند اگر حدیث دوری و قصه اشتیاق ترا بیان کنم یقین دارم که فرستاده آن را به تو نگوید من پادشاهی و بزرگی و کار خویش را به یکسو نهادم و تنها ترا گزیدم و به خوناب دل ترا پروریدم تو در نهایت مرا خوار گذاشتی و دل از من کندی... آنگاه نامه به سرو سهی می‌رسد جواب شاه می‌دهد:

به خون جگر سطری می‌نویسد در ابتدای نامه بر دادگر آفرین می‌فرستد دادگری که آفرینندهٔ ماه و خورشید است. خدایی که عشق را در عاشقان می‌نهد و رحمت و فضل الهی را بر شاه از خداوند می‌طلبد...

ندانستم آن روز قدر وصال
بدانستم اکنون که چونست حال
گر از در بروم کنی بی‌حجاب
درآیم ز بام تو چون آفتاب

۱- لیلی و مجنون - ص ۱۲۸

۲- لیلی و مجنون - ص ۱۲۹

۳- لیلی و مجنون - ص ۱۳۰

امه‌نگاری و پاسخ دادن به نامه‌ها در فراق نامه سلمان سه بار تکرار می‌گردد تا اینکه دلدار خود بپا خاسته و دیدار شاه می‌آید شاه به استقبال او کار را مهیا کرده و دلدار به دیدن وی می‌آید.
مونه:

دل از بزم یکبارگی برگرفت	به ترک می و جام و ساغر گرفت ...
شب تیره‌اش دیده دمساز بود	خروش و فغانش هم آواز بود
ز سودای دل نامه‌ای زد رقم	سیاهی ز دل ساخت مژگان قلم ^۱

گر باره:

چو بگشود آن نامه را شاه سر	چو برگ سمن کردش از ژاله تر
دگر باره زد رأی کلک و دوات	دلش کرد سودای کلک و دوات
به نامه نوشتن قلم برگرفت	قلم وار سودائی از سر برگرفت ^۲

نیجه

نچه که از بررسی و مقابله دو مثنوی بدست می‌آید این است که سلمان ساوجی طرحی از لیلی مجنون نظامی در اندیشه خویش داشته و فراق نامه خویش را به روش نظامی بنیاد نهاده است. حمید یزدان، تمجید پیامبر و اشاره به معراج آن پیامبر بزرگ، ستایش ممدوح، پند و اندرز به رزند، درخواست شاهان زمان از دو شاعر در سرودن مثنوی‌های مذکور، تاریخی بودن هر دو، غمنامه بودن دو مثنوی و حتی مکاتبات چندگانه‌ای که بین لیلی و مجنون و دلدار و ملک سورت می‌پذیرد نشان می‌دهد که چه اندازه سلمان همانند دیگر شاعران ادبیات فارسی از لامی در سرودن این مثنوی عاشقانه اقتفا کرده است. شباهات فراوان دیگری از حیث نمونی و بیانی و واژگانی بین این دو مثنوی وجود دارد که در این مقاله مجال پرداختن بدان‌ها است. حتی انتخاب نام مثنوی دیگر سلمان به عنوان خورشید و جمشید که با خسرو و شیرین لامی از حیث هم آوایی نیز تناسب دارد. با غور در درون آن می‌تواند دلیلی بر این ادعا باشد.

منابع و مآخذ

- ۱- لیلی و مجنون نظامی - به تصحیح زنجانی، دکتر برات - انتشارات دانشگاه تهران - ۱۳۶۹
- ۲- دیوان سلمان ساوجی - به تصحیح وفائی، دکتر عباسعلی - انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی - ۱۳۶۷
- ۳- لیلی و مجنون - کراچکوفسکی - ترجمه احمد نژاد، دکتر کامل، چاپ زوار - ۱۳۷۳
- ۴- تتبع در آثار و احوال سلمان ساوجی - یاسمی، رشید
- ۵- پیر گنجه در جستجوی ناکجا آباد - زرین کوپ، دکتر عبدالحسین - انتشارات سخن



شعبه پژوهش‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی